

# یغما

شمارهٔ دوم

اردیبهشت ۱۳۳۰

سال چهارم

مجتبی مینوی

## پرستی و بلندی ملل از چیست ؟

قسمت دوم (۱)

بحث تاریخی است نه احتجاج سیاسی

گفتیم که تمدن و معرفت و ترقی نتیجهٔ عقل و زادهٔ دست آدمی زُاد است ، و اوست که مذاهب و ادبیات و معارف را ابداع کرده است و آنها را تغییر داده است و باحوال و اشکال گوناگون در آورده است ، و تنزل و خواری و حقارت و تیره روزی و خرافات پرستی و زشتکاری هر چه هست از قامت نا ساز بی اندام ماست .

۱ - قسمت اول این مقال در سال اول مجلهٔ یغما از ص ۴۰۷ تا ۴۱۲ منتشر گردید و باقی آن بقول ناشر بزرگوار مجله در سینما ایران گم شد . مدتی طول کشید تا بنده توانستم رشتهٔ افکار گذشته را که موجب تحریر این مقاله شده بود دوباره بدست آورده همیسه را از نو بنویسم - اینجا دو صفحه ای از مطلب قسمت اول را تکرار کرده ام تا زمینه سخن بدست خواننده نیز بیاید .

مجتبی مینوی

انسان را از اول کامل و دانا و اشرف مخلوقات نیافریده اند و از جنات عدن باین دیر خراب آباد نفرستاده اند. بشر حیوان دو پائی است که در بدو پیدایش خود تفاوتی با دام و دد نداشته است جز از این حیث که بالقوه از همه آنها بیشتر استعداد خراب کردن و آزار رساندن و آباد کردن و نفع برداشتن داشته است، و هنوز هم هر يك از این دو جنبه را که طبع او با آنها بیشتر متمایل باشد میتواند بحد کمال ترقی بدهد. مردم يك مملکت اگر اهل کار و کوشش باشند و از راه قوانین طبیعت داخل شوند از اوضاع طبیعی بمیل خود و مناسب احوال خود استفاده میکنند، و شکل زمین و جنس آن را تغییر میدهند. نمیشود گفت که چون چندین میلیون سال پیش ازین فلان آتشفشانی شد یا فلان تغییر در جنس و شکل فلان سرزمین پیش آمد امروز در آنجا فلان عالم و فلان سیاستمدار و فلان ورزشکار یافت میشود، ولی میتوان گفت که اوضاع طبیعی زمین و آب و هوا از يك طرف و حوادث تاریخی و اعمال انسانی از طرف دیگر هر دو در یکدیگر دخالت و تأثیر داشته است و دارد، و دخالت این دو عامل در یکدیگر شاید تا حدی موجب پیدایش خصایص و تمیزاتی در جماعت مردمانی که ساکن زمین اند شده باشد. اما این تأثیر و تأثر دو جانبه تا چه اندازه است موضوع بسیار بفرنج و غیر مسلمی است، و هر قدر جالب و تحقیق کردنی باشد موضوعی نیست که بنده در آن کار کرده باشم و بتوانم در عرض سه چهار ماه فرا گرفته در باب آن اظهار نظر کنم.

تأثیرات و خصوصیات هیچ نوع زمینی دائماً بريك حال نمیماند، بلکه همواره در تغییر است. ما فقط تغییرات طبیعی جزئی را میتوانیم ببینیم، و پیدا شدن تغییرات کلی چندین میلیون سال طول کشیده است و میکشد. ولی آنچه با کمال وضوح میتوانیم دید تغییر و تبدیلی است که دست تصرفات بشر در احوال و اوضاع محیط خود میدهد. جانوری که مدت پانصد هزار سالی مانند سایر حیوانات در جنگلها میزیست یا در صحاری بشکار جانوران دیگر میبرد اخت و مثل آنها مطیع و منقاد احوال طبیعی بود بنارا بدست بردن در احوال طبیعی و حمله بردن بر محیط و مسکن خود گذاشت، و چنان قوت و نیروی در این کار بر وز داد که عاقبت باعث تغییرات و تبدلات فاحش گردید حاجت

عمده این جانور در ابتدا خوراک بود و بس، و آن روز آن را از راه تباه کردن بدست می‌آورد (که کشتن حیوانات باشد)، ولی از آن دم که شروع بکشت و ورز کرد (یعنی ساختن و بنا کردن پیش گرفت) میتوان گفت که بر طبیعت و بر محیط خود حمله ور گردید. بتدریج این حمله شدیدتر شد: انسان خانه و مسکن ساخت، قریه و قبیله ترتیب داد، شهر نشین و متمدن شد، و در شهر خود بر طبیعت مهارزد، و بی آنکه جباری قوانین طبیعی را یکسره قبول کند قدری از آن را بناچار تحمل کرد.

علاوه بر اینکه بمحسوسات و حوائج مادی خود متوجه شد عقل خود را با انتقاد اخلاق و رفتار خود متوجه کرد، برای خود دستور العمل ساخت، خویشتن را اشرف مخلوقات و سالار این جهان تصور کرد، برای تعدیل طبیعت بهیمی خود دین و اخلاق و فلسفه و تصوف ابداع کرد و وظیفه و تکلیف آسمانی مقرر کرد. غیر از عالم ظاهری که آن را بحواس خمسۀ خود ادراک میکرد بیک عالم معنوی باطنی و نامرئی معتقد گردید. کمال مطلقی از عدل و نیکی و حقیقت در ماورای طبیعت و در عالم بالا تصور کرد، و وصول بآن مثال اعلی را مقصد غائی و وجهۀ همت خود قرارداد. از مجهول ترسید و تا آنجا که ممکن بود رو بکشف آن آورد، و آنجا که پای او لنگ ماند باستقراء و قیاس و استدلال و فرض و نظریه حلی برای مسائل مشکل خود تراشید. از همه بالاتر اینکه عشق پیدا کرد. نطق و نقاشی و موسیقی و انواع هنر را وسیله بیان منویات و مدرکات خود کرد. خلاصه اینکه از حیوانات دیگر متمایز شد - انسان شد - و اصول آدمیت و قوانین انسانیت برای خود ترتیب داد.



بی کتابی یکی از عیوب اساسی و اشکالات عمده کار ماست. از اوضاع عالم و افکار اولاد آدم بی خبریم و میزان و ملاکی نداریم که دعوای مدعیان را با آن بسنجیم، و باین جهت هر چند صباحی فریفته یک نفر میشویم. همه مان نخوانده ملائیم و پیش از آنکه کتابی دیده باشیم و چیزی یاد گرفته باشیم میخواهیم هادی مردم شویم و ایشان را براهی که خود نیز نمیدانیم برانیم. موضوعی از موضوعهای علمی و نظری و ادبی و

معرفتی نیست که در زبانهای عمده اروپائی چندین کتاب درباره آن موجود نباشد، و ما بی آنکه یکی از آن کتب را خوانده باشیم در هر موضوعی از موضوعها مقاله مینویسیم و خطابه ایراد میکنیم. موضوع ترقی و تنزل ملل، و اسباب و علل آن بقدری بزرگ و بفرنج است که بعضی از علمای عالی رتبه مغرب زمین تمام وقت خود را صرف تتبع و تحقیق در آن خصوص کرده اند و کتابهای قطور و متعدد نوشته اند و هنوز بحل مطلب موفق نشده اند. کتب خوب و درجه اولی که در باب فلسفه تاریخ، و در باب تأثیر اوضاع جغرافیائی در تاریخ بشر، و معرفت نفس اقوام، و خصایص نژادی، و در باب تاریخ تمدن بشری و مقدار حقیقی که هر یک از ملل عالم بگردن این تمدن امروزی دارد، بزبان انگلیسی تنها نوشته شده است اگر در یکجا جمع شود کتابخانه بزرگی میشود. از آن جمله یکی که شهرت عظیم دارد و مدتی هم در افکار مردم نفوذ و تأثیر زیادی داشت کتابیست تألیف H.T. Buckle (بکل) بنام «مدخل در تاریخ انگلستان و فرانسه و اسپانی و اسکاتلند» که در ۱۹۰۲ در سه مجلد منتشر شد، و مؤلف آن معتقد بود که کلیه حوادث و وقایع تاریخ بشر لازمه قوانین و مبادی تغییر ناپذیر و ناگزیر است - آن قوانین و مبادی را در مقدمه کتاب خود بیان کرده و سپس وقایع و حوادث تاریخی آن چهار مملکت را بر طبق آن قوانین تشریح و توجیه نموده است. اما پنج شش نفر از علما و محققین مشهور نیز این کتاب را بیاد نقادی گرفته اند و اصول و قواعدی را که مبنای کار مؤلف بوده است رد کرده اند. در عصر خود ما پروفیسور آر نلد توینبی A.J-Toynbee که از دانشمندان بزرگ انگلیسی است بیست سالی است که در تاریخ عالم تحقیق و تتبع میکند و کتابی بنام «مطالعه در تاریخ» نوشته است که شش جلد آن منتشر گردیده، و سه جلد دیگر آن در شرف انتشار است. اگر یکی از ما آن اندازه علم و اطلاع حاصل کند که همین قدر این کتاب را بفهمد باید از خود راضی و ممنون باشد، انتقاد در باب مطالب آن بیشکشان! و این کتاب بالتمام تحقیق در اینست که تمدنهای مختلفی که در عالم ظاهر شده است و از میان رفته است بچه علتی ترقی کرده و چرا منقرض شده است، و چند تنی از علمای اروپائی دیگر که حق اظهار نظر در اینگونه امور دارند بر مؤلف

اعتراضها کردند ، ازان جمله اینکه پروفیسور تونبی فقط بیست و یک تمدن از تمدنهای عالم را مورد مطالعه خود قرار داده است ، و آن مواردی را با موازین خود سنجیده است که با آن موازین مطابق میآمده است . باری ، مقصود اینست که در امور نظری حتی میان علمای میرزهم اختلاف عقیده موجود است ، و موضوع ترقی و تنزل ملل ، و عواهل و علل آن ، و کلیه استنباطهایی که درباره جامعه بشری و طبیعت انسان میشود از امور نظری است . حساب و هندسه نیست که با اعداد و ارقام درست در آید . وسیله استنباط این قضایا تاریخ گذشته بشر است ، و ما تاریخ کلیه اقوام را نمیدانیم . آن مقداری از تاریخ بشر که معلوم است نسبت بآن مقداری که مجهولست در حکم یک نسبت به یک میلیون است . آنچه از تاریخ اقوام بشر هم که معلوم است قسمت اعظمش همانست که دانشمندان اروپا کشف کرده اند . ما قبل از آنکه داخل کشف علل و عواهل ترقی و تنزل ملل شویم خوبست تاریخ گذشته بشر را تا همان حدی که بر اهل اروپا مکشوف شده است از اروپائیان فرا بگیریم ، و سایر علومی را که آنرا بسط و توسعه داده اند ( و یا اینکه اصلا وجود نداشته است و اهل اروپا بوجودش آورده اند ) یاد بگیریم ، سپس دم از مقابله با آنها بزنیم . دوره بیغمبری آخزر شده است و سلسله واردات آسمانی و وحی و الهام ربانی منقطع گردیده است هر که در فنی دم از استادی و پیشوائی میزند باید ابتدا علم آن را پیش استادان فرا گرفته باشد . رفیق عزیز ما در طهران نشست است و از هیچ یک از السنه اروپائی غیر از الفبا چیزی نمیداند و یک جلد کتاب فارسی یا عربی هم در خصوص فلسفه اروپائی نخوانده است و نمیداند که در فضای نامحدود تفکرات انسانی اندیشه فلاسفه و حکمای اروپا بهر احلی رسیده است که اصلا زبان ما بیان و نقل گفته های ایشان قادر نیست ، بی آنکه هیچ الزام و ایجابی در کار باشد بر میدارد و در حاشیه یک کتاب اخلاقی و عرفانی فارسی که تحریرش صد سال پیش است بمناسبت مسأله جبر و اختیار اسم فلاهاریون را میبرد و میگوید بله ، نوشته های او را هم دیدیم ، و الحق تا حدودی که ممکنست فکریک نفر اروپائی بعمق این قبیل مسائل برسد بد

نکفته است !

ازین بگذریم . عرض کردم که درین اهل فکر و اهل علم در باب امور نظری هنوز اختلاف عقیده موجود است . حتی در این باب که اصلاً تمدن عبارت از چیست و فرهنگ و معرفت چه مفهوم دارد همگی با هم متفق القول نیستند ، ولی چون صاحبان آراء مختلف همگی عقاید و نظریات خود را میگویند و مینویسند و دائماً بحث و انتقاد درین است خطر این در کار نیست که رأی غلطی اذهان جهال و عوام را مسخر کرده آنها را بتعصب و فتنه انگیختن وا دارد . این نوع خطر در ممالکی روی میکند که طرز حکومت استبدادی و حسب الامری در کار باشد و مردمان قلدری که جاهل و از عالم بی خیرند مختار مطلق باشند و باب مباحثه و نقادی را ببندند ، و کتبی را که مخالف رویه سیاسی و هوی و هوس خودشان است بسوزانند ، و اهل فکر و تعمق را که زبان بانتقاد باز نمایند بزندان بیندازند .

یکی از کتب راجع بتمدن که در انگلستان مقبول جماعتی از متفکرین شده است ، و اگر درست ترجمه شود مفهوم ایرانیان تربیت دیده خواهد بود و تأثیر نیکی در افکار ما خواهد داشت ، همان کتاب تمدن نگارش کلابوبل نویسنده و نقاد انگلیسی است که سابقاً ازان ذکر کردیم . این شخص معتقد است که تمدن ملازمست با توجه بحقایق زندگانی و ، طلب کردن فضایل و حسنات و ، داشتن قوه تمیز و دانستن تفاوت مراتب امور و ، شناسائی حدود و موازین و ، داشتن عقل و ذوق و ، دنبال کردن هنر و معرفت . مثالهایی هم که از تاریخ عالم انتخاب کرده است نشان میدهد که هر قومی مادام که دارای این صفتها بوده است تمدن داشته ، و آن روز که این صفتها در آن قوم رو بتنزل نهاده است بتدریج پایه تمدن مملکت هم پست گردیده . مولوی نیز در مشنوی گوید :

هر هلاک امت پیشین که بود زانکه چندان را گمان بردند عود

اگر این تعریفی که این مرد از تمدن کرده و تشخیصی که داده است صحیح باشد و کلیه مواردی که در تاریخ بشر میتوان یافت با آن مطابق بیاید مسلم میشود که قوم تمدن را میتوان ایجاد کرد ، یعنی از راه تربیت میتوان این صفتها را در ملت تقویت کرد و افراد را در جاده تمدن انداخت . طبیعت یا ممیزات جسمانی انسان بیشتر ساخته

آب و هوا و اوضاع طبیعی مملکت است ، اما خصلت یا ممیزات روحانی و اخلاقی او بیشتر منوط بتلقین و تعلیم و تربیت است . انسان چندین هزار سال است که میکوشد تا خوبستن را بهتر از آن کند که آفریده شده است ، یعنی این حیوان درنده بهیمی را بر طبق تمیز و تشخیص خود بر تبه انسان و فرشته نازل کند ، و برای تحصیل این منظور است که قانون و شریعت و اخلاق و طریقت را اختراع کرده است . یکی از اروپائیان که در احوال و تاریخ ایرانیان تتبع کرده اند معتقد است که طبیعت ملت ایران متمایل بتصوف و طریقت است نه بقانون و تعبدات دینی ، و اگر خصات ایرانیان را از راه تصوف باریابورند ملت براه ترقی معنوی میافتد ، و چون مقصود ما آدم شدن است چه تفاوت میکند که از راه دین آدم بشویم یا از راه تصوف :

شعر را مقصود اگر آدم گری است      شاعری هم وارث پیغمبری است

از وقتی که در ایران بین دین و تصوف نزاع در گرفت ، و بقول مجلسی گریه فقیه بر موش صوفی غالب شده او را بلعید ، تنزل و انحطاط اخلاقی و اجتماعی در ایران شروع شد و شدت یافت تا بجائی رسید که هم تصوف بست و ردل شد و هم دین بی معنی و ناچیز گردید .

تصور نکنید که تصوف عبارت از ترك دنیا و مستغرق شدن در عبادت است و بس . خواجه نظام الملک طوسی که بزرگترین حامی و پشتیبان صوفیان بود بزرگترین مدبر سیاسی و جهاندار ایران نیز بود ، و بزرگترین عالم دینی در عصر او یعنی حجة الاسلام غزالی صوفی مشرب بود . صوفیان قرون اولای اسلام در حدود و ثغور سکنی می گرفتند و برای نشر عقیده توحید بخاک بیگانه نامسلمان سفر می کردند ، و غالباً بغزو و جهاد می رفتند . شهاب الدین سهروردی دوم که از متصوفه بود بسفارت میرفت ، و مولوی رومی بنوشتن مشوی و ساختن غزل و تربیت کردن مستعدان همت میگماشت . اگر امروز درویش صوفی غیر از چرس و سنگ و افیون کشیدن و لاطانات گفتن کاری ندارد گناه تصوف نیست ، و اگر فقیه و عالم روحانی ما غیر سهویات و شکیات و نجاسات و حجاب زنان چیزی نمیفهمد عیب اسلام نیست . گناه از ماست که پایه تمدن و افق فکرمان را چنان بست و تنگ

کرده ایم که آن یکی جز آنها بجزیی دسترس ندارد و این یکی جز اینها. عیب از ماست که از حقایق زندگی روگردان شده ایم، و قوه تمیز بین خوب و بد و واجب و مکروه و مستحبر را نداریم؛ حدود و موازین را منسوخ کرده ایم و عقل و ذوق را معزول؛ از هر چیزی بدتر پست ترش را میگیریم و فریب ظاهر را میخوریم؛ رسوم و سنن مستحسن باستانی را همه ملل نگاه داشته اند و مانع ترقی ایشان نشده است، و ما تمام آنها را ترك کرده ایم و بر عادات زشت و کثیف خود عنوان رسوم و سنن قدیم گذاشته ایم.

ساکنین يك دهكده چینی اگر سیل بیاید و خانه و اموالشان را ببرد يك ساعت بعد در نیم فرسخی همان زمین از نو ساختن خانه و مسکن مشغول میشوند ما سرزمینهای آباد و خوش آب و هوای مملکت را هم میگذاریم که ویرانه و بی حاصل شود، و بنادری را که قرنها مورد استفاده بوده است عمداً خراب میکنیم، و قناتی را که برای شرب خودمان و سیراب کردن اراضی زراعتی مان لازمست تنقیه نمی کنیم تا خشک شود.

قصد من عیبجویی از ملت خودم نیست، اما معتقدم که اگر عیوب را دانستیم و از آن اجتناب کردیم روی بهبود خواهیم رفت. حاصل ندارد که جوالی را بدرختی بیاویزیم و هر يك از ما گناهی مرتکب شد بجای آنکه او را کیفر دهیم آن جوال را کتک بزنیم بعبارت دیگر گناه خود و هموطنان خود را نباید بگردن بیگانگان بیندازیم و خود را مظلوم و معصوم جلوه دهیم. باطلست آنچه مدعی گوید؛ حساب ملت و دولت جدا نیست. هر ایرانی در هر دوره ای که بوده است از خوب و بد هر چه کرده است بحساب ملت ایران بایدش گذاشت. بکار خوب ایرانیان باید بنایم اما از مسؤولیتی که از بدیهای تنه کاران ما بر عهده ماست نباید شانه خالی کنیم. اعضای دولت و حکومت ما اگر بدند ایرانی اند، و اگر ما بدی بدان را تحمل کنیم بگردار ایشان مأخوذیم. چندانکه بر ظالم ملامت وارد است بر مردمی که ظالم را در میان خود مجال نشوونما و زندگی و تحصیل قدرت میدهند ملامت دو صد چندانست. کسی که بدست بیگانه بر ما سوار شد از ما بود، و آنها که بیست سال بازتعدیات او را بردند و شکوه نکردند، سهلست، با او مساعدت نمودند و



از حاصل جور و تظاول او بهره بردند، و مملکت را بخرابی سوق دادند، از تبعات اعمال او و اعمال بیگانگان بری نیستند.

حق بین و بگو و بچشم و زبان      تا بصحرای دین رسی ز نهفت  
کور نادان، که حق نخواهد دید      گنگ نادان، که حق نیارد گفت

آن یکی نبود، ما همه بودیم که در مدت آن بیست سال شوم خود را مصروف ضبط کردن اموال مردم و جمع کردن ثروت و بظلم و ستم میکردیم، از برای کلاه فرنگی خلق را تیر باران میکردیم؛ شش هفت هزار تن از اهل فکر را در مجلس نگه میداشتیم و جمعی از آنان را تلف کردیم؛ مردم را مجبور میکردیم که بر طبق هوی و هوس ما عمل کنند، و حتی زبان شیرین فارسی را خراب میکردیم، اما بفکر تهیه وسایل تربیت و تعلیم ملت نبودیم؛ اراضی حاصلخیزمان را که باندک خرجی ممکن بود معمور شود میگذاشتیم هفته بهفته خرابتر و بدتر شود. ما بودیم که در موقع معزولی و هنگام تبعید شدن (بقول والاحضرت شمس پهلوی) تازه بفکر این افتادیم که آباد کردن مملکت مهم است، و برای جانشین خود پیغام دادیم که «شهریزد دچار کم آبیست، فکری و اقدامی کنید که آب این شهر زیاد شود، حیفت این همه دشتهای حاصلخیز بواسطه بی آبی بایر بماند» یا «بندر عباس محل بسیار مهمی است، توجهی باینجا نشده، اینجارا مورد توجه قرار دهید، در اصلاح وضع بندری آن دقت بیشتری کنید»!

مائیم که با وجود این احوال هنوز هم آن دوره شوم را دوره بیداری ایرانیان میخوانیم و بنام صحنه گردانهای آن دوره حماسه می سازیم. در آن دوره اگر دو سه کار خوب شد صد برابر آن کاربرد شد که مسؤول غالب آنها شخص اول مملکت بود و باقی را دیگران بنام او مرتکب میشدند، و با اعتماد حول و قوت او مردم مملکت را چنان دلیل کرده بودند که يك نفر جرأت شکایت نداشت . . . . (بقیه در شماره آینده)

